

مثل پدر بزرگ بنده ، در کوهستان پاریز ، ممکن است از تشعشعات اتمی محفوظ مانده باشند - آدمیزادی که با آدم ابوالبشر ، از جهت اطلاعات تکلیکی ؛ چندان تفاوتی نخواهد داشت . همین کافی است که زندگی دوباره از بابا آدم شروع شود ، دوباره با سنگ چخماق آتشی روشن شود ، دوباره آمریکاز نقشه عالم محو شود ، و هزاران سال طول بکشد تا یک کریستف کلمب دیگر آن را کشف کند ، و بعدها با کتک خورد دوساعته به آنجا برسند .

از آن تمدن عالیة آتلانتیکی هم فقط خاطره ای ، مثلی ، شبخی در خاطرات پیر مردها باقی بماند ، که به فرشتگان از آسمان می آمدند ، دختران دریا از دریا سر میکشیدند و دوباره به عمق آن میرفتند ، چهل گزی هاصبح از سیستان بر آه افزاده به اندوجرد (چهل فرسنگ راه) با قدم های چهل گزی می آمدند و قلعه را ساخته عصر باز می گشتند ، غول ها درخت ها را می کندند ، و وقت آب خوردن ، چاه را از زمین کنده سر

۱- هنوز افسانه ای در کوهستان پاریز داریم که تا همین اواخر نیز در فصل بهار که اسبهای حاکم کرمان رادر موراسپان - کوهستان اصلی معدن مس سرچشمه - به چرامی بردند ورها میکردند ، غولها ، بر پشت اسبها می پریدند ، تا عصر آنها را می دواندند . تمیبه چا پاداران پاریزی «چندک» مایلدن بر پشت اسبان و نجات از دست غولها ، داستان خوشمزه ایست که میماند برای یک کتاب دیگر . در واقع همان افسانه آدمهای نرفسی است که هنوز هم در اذهان عالم هست و بعضی ها دنبال جای پای آنها در هیمالیا و تیان شان ، عمر تلف می کنند .  
سها مداران اصلی معدن مس سرچشمه ، همان غولها بوده اند که یک باره قلع و قمع شدند ، و میراث خود را که میلیونها تن مس بوده باشد به وارثان غیر حقیقی خود ، غولهای اقتصادی عالم متمدن سپردند .

وسایر بزرگان دانند . به هر حال محترم است .  
این چیست؟ فسیل است؟ تناسلی دارد؟ ولی بهر حال آیا جای پای فراریان از یک بیماری اتمی بی امان هزاران سال پیش نیست؟  
اما چرا دوباره زندگی به صفر رسیده؟ خیلی روشن است ، وقتی تمدن به آن حد برسد که همه چیز با حرکت يك انگشت به راه افتد؛ یعنی آسانسورها ، لکوموتیوها ، کامیونها ، هواپیماها ، معدن ها ، مدرسه ها ، آب خوردن ها ، حساب کردن ها همه به برق وصل شود ، و برق هم بک منبع اصلی داشته باشد ، کافی است که یک روز آن منبع با بسب اتمی یا نوترونی قاعاً صَفْصَفاً شود ، همه کارگران فنی و مهندسان و علمای قرن نابود می شوند . فقط چندتا پیر و پاتال عامی کم اطلاع ،

۱- رجوع شود به کوچه هفت پنج ص ۳۷۱ و ۴۰۶ و ۴۱۸ و ۴۱۹

یاد شومی است از جنایت جنگ...

(دفتر پنجم نشر به شورای نویسندگان و هنرمندان ، ص ۱۴۲)  
این را هم عرض کنم که خود این ژاله اصفهانی ، شاعر نامدار معاصر ، یکی از فریبان مهاجرت و پناهندگی اجباری بعد از جنگ است ، که سی سال و بلکه بیش را در روسیه شوروی گذراند ، و بعد از انقلاب ، با کوله باری از خاطرات و هیجانها و اضطرابات و امیدها و آرزوها به ایران بازگشته است ، شاعری که چهل سال قبل سروده بود :

دوست می دارم شبانگه بر تو مهتاب را  
ناله های مرغ بی دل ، نغمه های آب را...

منتهی قسمت او بود ، که سی سال از بهترین ایام عمر خود را ، به جای نغمه های زاینده رود ، ناله های امواج و لگا را بشنود...

دوستم  
نویسنده  
رمان  
در باره  
ژاله

من چندی پیش در مجله‌ای خواندم که وقتی بمب اتمی در ژاپن منفجر شد ، بعدها ، بر روی یک تکه اسفالت یایک پلکان منزل - که سالم مانده بود - یک اثر پامشاهده میشد . این لکه بصورت جاودانه تثبیت شده بود . صاحب با خودش محو شده ، آب شده ، بخار شده ، چه شده بود؟ معلوم نیست ، یک اثر با بصورت جاودانه بر سنگ پلکان نقش بسته است . این عصاره و خلاصه وجود یک آدمیزاد ، بعد از انفجار اتمی است . اتمام عالم برای تماشای این نقش به ژاپن میروند .  
 در کوهستانهای ما - و در همه جای عالم - آثار نقش پای انسان - ها بر روی سنگها هست . این نقشها را در ولایت ما «ردو» گویند ، یعنی رد و اثر کوچک پا . این ردوها مورد احترام مردم است . بعضی آنرا جای پای خضر نامند ، برخی قدمگاه علی و حسن و حسین (ع)

- ۱- ژاله اصفهانی ، این نکته را به صورت شعری بس لطیف از قول کودکان خردسال ، مجسم ساخته است ، و در بخشی از آن گوید :
- ما که مثل پرندگان هستیم  
 بی گناهییم و بی زبان هستیم  
 تو بگو  
 از زبان ما  
 شاعر ،
- نالسا پدای که مانده به سنگ  
 نوره کشته‌ها  
 ز قهر زمین  
 بانگ ناقوس معبد ارواح

ساز  
 نامی با  
 بر روی در طلوع  
 زوالم

و مملکت خودمان ایران هست - از به آسمان رفتن لها و پریدن‌ها و جام - جم دیدنها و با خدا بیان نشستن و بر خاستن‌ها - آیا بقایای خاطرات یک تمدن نابود شده نیست؟ نمی‌شود که مثلاً تمدن یکوقت به جایی رسیده که بمب اتم بیابانهای سرد روسیه و ریگهای داغ صحرای افریقا و ایران و گوئی را بجای تمدنهایی مثل تمدن آتلانتیک، پدید آورده باشد، و فی المثل آریایهای فراری و چهارتا سیاهپوست غارنشین اولیه که از حوزه نفوذ بمب اتم در شهرها ، دور بوده‌اند ، فراریان همین بمب‌ها بوده باشند؟ و اهرام وستونهای بعلبک بقایای بی روح آن تمدنهای قدیم؟ خبیالانی است، ولی در زیر این آسمان پرستاره هیچ چیز تازه نیست !

چنان می‌نماید که دنیا ، لااقل یک بار ، از مرحله آزمایش بمب اتمی و نوترونی عبور کرده باشد، و تمدن عالی خود را از آسمانها به حضیض خاک کشانده ، و بقول امروزیها ، به «طرح صفر» نزدیک شده است . یک دلیل مادی هم دارم :

- ۱- یعنی یک تمدن بزرگ بوده آنقدر متکی به کمپوتر و «آی بی رام» که در اطلاق هم بروی واردشونده کمپوتری باز میشده و مسئله را با ماشین حساب حل میکردند و نه منز ، و چون یک دوتا بمب اتمی کارش را ساخته ، آن پنج تا آدمی که توی جنگلهای دور دست سیرری یا آفریقا باقی مانده بودند ، زندگی را از صفر ، یعنی از احوال با آدم شروع کرده بودند . من میان یکی دوتا اثر مثل اهرام مصر و مکزیک وستونهای بعلبک هم باقی مانده‌اند که ، خلق عالم ، تا بدانند دین خانه که بیماری